

نقدی بر سخنان اعلیحضرت

قسمت هفتم

چطور شد اینگونه شد؟

با آنکه سخن به لطف آب است کم گفتن هر سخن صواب است

امیرفیض- حقوقدان

در این بخش از تحریر با جریاناتی روبرو میشویم که سبب گردید تا اعلیحضرت تغییر موضع حقوقی دادند و از موقعیت تصدی سلطنت و وفاداری به تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت و ابعاد و مراتب سوگند نهم آبان سال ۵۹ عدول و راه سرکشی از قانون و سنت مشروطیت را انتخاب کردند.

مقدمه لازم

تحریر حاضر نمیتواند نیاز خود را به بازگویی مقدمه ای پنهان سازد زیرا مراتب این مقدمه میتواند قفل و بست توجه جریانات معروضه به شخص اعلیحضرت باشد.

انسان ها در مقابل تاثیر کلام و تربیت و یا عوامل طبیعی یکسان نیستند برخی مقاوم هستند و در مقابل تحولات و تاثیرات می ایستند و سرخم نمیکند و برخی در مقابل ملایمات و یا ناملایمات نرمش نشان میدهند.

مثالش رامیتوان در مورد یک نهال آورد؛ نهالی بعد از کاشت در مقابل باد و طوفان مقاوم است و نهال دیگری فاقد آن قدرت مقاومت است و نیاز به قیم (چوب پای درخت) و سرکشی مداوم دارد و هرگاه حمایت و نظارت قطع شود، نهال با هر بادی به همان طرف خم میشود و وقتی مدتی گذشت دیگر آن نهال بحالت اول برنمیگردد و اتفاقا از آن وضعی هم که دارد راضی است زیرا به آن عادت کرده است.

وضع انسان ها بسیار شباهت با تشبیهی است که عرض شد ولی تسری این تشبیه متوجه شرائط عادی و انسان کامل است و در شرائط غیر عادی بالطبع پایه ها تغییر میکند از باب تشبیه در جریان طوفانهای سخت و نامنظم و بارانهای سیل آسا و حیوانات پوست و خار گیاهان وضع حراست از آن نهال تفاوت میکند.

اعلیحضرت در یک شرائط بسیار استثنائی و پرحادثه و خطرناک که تجسم آن امروز یعنی بعد از گذشت ۳۵ سال ممکن نیست بروال تربیت و خلق و خوی طبیعی قبول سلطنت کردند؛ آنهم در شرائطی که موج مخالفت با تداوم سلطنت یکدم متوقف نمیشد و هر آن افزایش میافت چه از سوی کشورهای بیگانه و حتی کشورهای دوست ایران و شاه که مدیون حمایت های ایران بودند تا سیاستمداران در خدمت شاه و مردم مقلد و روحانیون همه بصورت طوفانی عمل میکردند که نگذارند نهال سلطنت استواری پیدا کند.

در این برهه حساس تاریخ ایران مردان صاحب صلاحیت و وفاداران به تداوم سلطنت از ولیعهدی که به تکلیف قانونی و سنتی خود عمل کرده و اعلام قبولی سلطنت نموده برخلاف شرافت ملی، حمایت و حراست لازم و متناسب را از او ننمودند و لاجرم به چنگال گرگان آماده برای دریدن سلطنت گرفتار شدند.^۱

در تاریخ سی و پنج ساله اخیر ایران حتی یک مورد بسیار ضعیف دیده نمیشود که پس از هجوم گرگان برای دریدن تداوم سلطنت رضا پهلوی که بعنوان مشاورت و خیرخواهان و دوستان وارد شدند، حتی یک شخصیت معروف و شناخته شده نزد ایرانیان دیده نشده است که با اعتقاد به حقانیت تداوم سلطنت به حمایت و حراست از پادشاه جوان برخاسته باشد.

گواه تاریخ نشان میدهد که تمام ولیعهد های ایران از قبول تصدی سلطنت اکراه داشته اند؛ احمد شاه آنقدر اکراه داشت که قصد فرار به سفارت روس نزد پدرش را بوسیله الاغ زین شده داشت، ناصرالملک بود که او را از رفتن بازداشت، آنهم به زور و تغیر. تمام پادشاهان ایران تحت حمایت و حراست دقیق بزرگان کشور به ادامه سلطنت موفق شدند.

حتی رضاشاه کبیر در پناه مشاورت و نظر خیرخواهان جامعه توانست تداوم سلطنت ایران را حفظ کند و گرگانه ایران گرفتار بلای جمهوری شده بود.

والاحضرت ولیعهد رضاپهلوی در روز مقرر در قانون اساسی با همه فشارهای ممانعتی اعلام سلطنت کردند ولی حمایت و حراست از ایشان نشد و خیلی راحت ایشان به دندانهای گرگان آماده سپرده شد؛ حتی راحت تراز گله کوسفندی که بدون چوپان و سگهای گله به کام گرگان مترصد ربودن گله می افتند. نمیگویم که وفاداری به سلطنت نبود، خیر بسیار هم بود نامه تاریخی سپهبد مصطفی امجدی به سنگر (تیرماه ۶۰) و بسیاری نامه ها و مراتب دیگر نشان از وجود وفاداری است ولی وفاداری یک صفت معنوی است که وقتی از قوه به فعل درآید میشود حراست، لذا وفاداری به سلطنت بود ولی حراست از سلطنت نبود. همه بظاهر وفادار بودند ولی باد شورش ۵۷ که وزید (آنگه بشد پدید که نامرد و مرد کیست).

شخص اعلیحضرت هم در مدتی که در جایگاه قانون اساسی و سلطنت قرار داشتند وفاداریه سلطنت بودند ولی از سلطنت و قانون اساسی حراست و نگهداری نمیکردند؛ کما اینکه در آن مدت صحبت از احترام و اعتقاد به سلطنت و قانون اساسی میفرمودند ولی در خط سلطنت عمل نمیکردند و هرچه هم از سوی میهن پرستان اصرار میشد موثر واقع نمیگردید.

مقصود از این اشارت حاشیه ای این است که شخص اعلیحضرت که متصدی سلطنت بوده اند در عین وفاداری، به وظیفه خودشان در از قوه به فعل در آوردن سوگند سلطنت عنایتی نفرمودند.

واما بعد

^۱ یکی از دلایل این رخداد، میتواند کم کاری و نگرانی دفتر اعلیحضرت و ترس کارمندان دفتر بوده است. تا زمانی که مهرداد ایرانی در دفتر بود، رابطه ای که فراهم شده بود ویدئو سخنرانی و مراسمی که اعلیحضرت شرکت میکردند را از ایشان دریافت و با وجود نداشتن ابزار کافی به هرترتیب آنها را روی نوار «وی اچ اس» کپی و آنها را بدون نام در فروشگاه های ایرانی شهر پخش میکردم. پس از آن که اینترنت آمد راهنمایی هایی برای تشکیل و پشتیبانی نقاطی در گوشه کنار دنیا داده شد که شوربختانه کارمندان دفتر حاضر به همکاری و همیاری نشدند. ح-ک

چگونه اینطوری شد؟

این تحریر شائق است جریانات مهمی که منجر به (ازین رو به آن رو) شدن اعلیحضرت گردید، را گرد آورد و بعنوان یک بحث تحقیقی تقدیم ایرانیاران بنماید.

نخست عدول از سوگند سلطنت

مهمترین افتی که از جانب مشاورین (بخوانید گرکان در لباس میش) متوجه سلطنت و موقعیت اعلیحضرت شد، عدول از سلطنت و تصدی آن بود که همه افتهای بعدی با شروع عدول از سلطنت پراه افتاد.

هر دو مشاور اعلیحضرت یعنی علی امینی و بختیارو ایادی وسیع آنها متفقا و منفردا قائل به تداوم حقانیت سلطنت نبودند و شورش ۵۷ را واجد اصلاتی میدانستند که سبب پایان دادن به نظام سلطنت مشروطه ایران شده است. آنها آنقدر درباره اصلت! شورش و انقلابی بودن آن سخنها گفته و میگفتند و رجزها و تجلیل ها خوانده اند که اگر در خط حمایت از قانون اساسی مشروطیت و تداوم سلطنت قرار میگرفتند، به مسخرگی کشیده میشدند.

نگاهی اجمالی به سیر عدول از سوگند سلطنت

برای اولین بار سید کاظم شریعتمداری در موقع بحث و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی نظر داد که «قانون اساسی سابق (مقصودش قانون اساسی مشروطیت بود) منهای مواد مربوط به سلطنت بعنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی انتخاب شود»

گرچه این حرف آنقدر بی مقدار و فارغ از محتوای حقوقی بود که حتی ایادی شورشیان هم آنرا تحویل نگرفتند ولی یک مشتری حریصی داشت که بلافاصله آنرا قاپید و در مصاحبه چهارم فوریه سال ۱۹۸۰ گفت «من قانون اساسی ۱۹۰۶ منهای مواد مربوط به سلطنت را ترجیح میدهم» و در مجله اخبار ایران شماره ۱۳ گفت: «قانون اساسی ۱۹۰۶ رامیتوان تحت شرائطی قبول کرد که چند ماده از آن بعنوان مثال درباره رژیم سلطنتی تغییر داد» و این مشتری حریص شاپور بختیار بود.

نیاز به توضیح نیست که قانون اساسی منهای مواد مربوط به سلطنت، دیگر قانون اساسی نیست زیرا قانون اساسی قابل شقه، شقه کردن نیست و این قبیل اظهارات در حقیقت همان شف، شف گفتن برای بی اعتبار کردن قانون اساسی مشروطیت بود.

علی امینی هم در اولین پیام خود از قانون اساسی بنام قانون اساسی ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ یاد کرد، ولی در پیام دوم خود در مسیر بختیار گرفت و از قانون اساسی فقط قانون اساسی ۱۹۰۶ که سایه کمرنگی آنهم از سلطنت قاجار دارد و نامی از سلطنت پهلوی راندارد یاد کرد.

بعد از اظهارات بختیار و امینی به قانون اساسی ۱۹۰۶، مسئله قانون اساسی ۱۹۰۶ که تا آن زمان ابدا مطرح نبود و اصلا مفهوم حقوق سیاسی هم نداشت، مد روز مطبوعات شد و عجیب اینکه حتی سازمان هائی که به اعتبار قانون اساسی و متمم آن شکل گرفته بودند به قانون اساسی ۱۹۰۶ استناد میکردند

واژنکر نام واقعی قانون اساسی مشروطیت و متمم آن اجتناب داشتند؛ تا از قافله امینی (جبهه نجات ایران) و شاپوربختیار (نهضت مقاومت ملی) عقب نمانند.

توجه به قانون اساسی ۱۹۰۶ بجای قانون اساسی مشروطیت مبدل به بحث روز شد که گفته شود تفاوت این دو قانون چیست و در قانون ۱۹۰۶ نه تنها سلطنت پهلوی جایگاهی ندارد حتی حقوق سلطنت و حقوق مردم و قوای سه گانه نیز پایگاهی ندارد.

البته سنگر آرام نگرفت و در جزوه منتظرالتمجید و مقالات دزدی قانون و قانون اساسی قابل شقه کردن نیست، بسیار کوشید ولی طوفان براندازی حقایق قانون اساسی مشروطیت که مستند اعلام سلطنت اعلیحضرت بود و بوسیله سیاست آمریکا بادبانی میشد جانی برای تاثیرگذاری اعتراضات سنگر باقی نمیگذاشت.

مطلب بسیار حساس

در تحقیقی که وارد شده ام به نقطه ای مجهول رسیده ام که فکر میکنم در میان گذاشتن آن کمک باشد.

در تمام مدتی که آقایان بختیار و امینی به سازمخالفت با تداوم سلطنت و قانون اساسی مشروطیت مشغول بودند، اعلیحضرت نسبت به دیدگاه های سیاسی آن حضرات برداشت متفاوتی داشتند و به نادرستی آنها را جانبدار نظام شاهنشاهی ایران میدانستند. بمناسبت اهمیت موضوع عین فرمایشات ایشان در مصاحبه با روزنامه پاری ماچ به اینجا آورده میشود.

خبرنگار پاری ماچ سوال میکند؛ چگونه میخواهید تاج و تخت خود را بازیابید بازور؟ با کمک سران ارتش یا از طریق یک قیام عمومی؟

پاسخ اعلیحضرت

..... نظام سلطنت ۲۵ قرن در ایران برقرار بوده است، آنچه امروز در ایران مشاهده میکنیم یک وقفه کوتاه مدت است. ما دوران طلایی خود را باز خواهیم یافت. مردم که نیروی زنده کسشورند فریب خورده اند اما امن اطمینان دارم که این رژیم غیرقانونی جاروب خواهد شد، من به این نیروی زنده تکیه خواهم کرد. فراموش نکنیم که در همه جا - تکرار میکنم همه جا، در انگلستان، در آمریکا، فرانسه، آلمان و... افسران، روشنفکران، سیاستمداران، دانشجویان و سربازان محکوم به تبعید، در کمیته هائی متمرکز شده اند و برای بازگرداندن آرامش و خوشبختی به ایران فعالیت میکنند، این گروه ها چه نظامی مانند؛ ارتش رهائی بخش، چه سیاسی مانند نهضت آقای شاپوربختیار یا گروه های طرفدار قانون اساسی چه میهن پرستان به مانند گروه های اویسی و آریانا و یا گروه های دیگر همه یک نقطه نظر مشترک دارند و آن وابستگی به نظام شاهنشاهی است.....

دریافت از بیانات اعلیحضرت در مصاحبه مزبور این است که ایشان همه فعالین سیاسی از جمله شاپور بختیار را وابسته به رژیم شاهنشاهی و طرفدار قانون اساسی مشروطیت میدانستند، در حالیکه همانطور

که ارائه دلیل شد برداشت ایشان درست نبود، و آنها علاوه بر اینکه نسبت به حقانیت و مشروعیت قانون اساسی و تداوم سلطنت اعتقادی نداشتند بلکه علنا برضد آن قانون فعالیت میکردند.

معلوم نبود که آیا اعلیحضرت در جریان فعالیت های بختیاروامینی و آرا و دیگران در جهت مخالفت با سلطنت نبودند و گزارشات نادرست به ایشان داده میشد و یا استراتژی ایشان در نادیده گرفتن فعالیت آنها علیه تداوم سلطنت و قانون اساسی مشروطیت بود.

البته بسیار دشوار بود که آنهمه مقالات افسرانی مانند بهبودی در کیهان لندن در نفی فرماندهی شاه بر ارتش و تکیه بر واژه ملی بجای شاهنشاهی و روزنامه های بسیار و نظر بختیار در محکوم ساختن رژیم سلطنتی ایران به استحضار اعلیحضرت نرسیده باشد، ولی عجیب و غیرممکن نیست، مگر وزیر دربار ناصرالدین شاه نبود که بعد از فوت او چند کیسه نامه هائی پیدا کرد که باید به عرض شاه میرسید و نرسیده بود؟

این جریان عجیب یعنی فعالیت علنی بختیاروامینی و گروهی از نظامیان به عبارت ارتش رهائی بخش آرا و سرهنگ پژمان و دیگران در جهت مخالفت با رژیم سلطنتی ایران از یکطرف و اظهارات صریح اعلیحضرت در وفاداری به قانون اساسی و سلطنت همچنان دوام داشت و جو آشکاری از تضاد را ارائه میداد.

یکی دو نمونه برای ملاحظه ابعاد این ابهام آورده میشود

نمونه اول

اعلیحضرت در سال ۱۳۶۱ در مصاحبه با روزنامه فیگارو با ملاحظه جریانات روز فرموده اند:

«امروز رهبران زیادی در تبعید هستند که هر یک ادعا میکنند کلید آینده در دست آنهاست، اگر مدتی چنین دراز سکوت کردم دقیقا به خاطر این بود که این افراد بتوانند آزادانه اعتقادات خودشان را بیان کنند و میزان محبوبیت خود را نزد ملت ایران بیازمایند، امروز بوضوح معلوم شده که ملت ایران نیازمند یک ناجی است که کاملا به او اعتقاد داشته باشند، یک ناجی واقعی که وسوسه آنرا نداشته باشد تا پس از بدست گرفتن قدرت بگوید حالا که هستم دیگر نمیروم این چیزی است که البته در مورد یک پادشاه صدق نمیکند.

(مشروح مصاحبه در سنگر ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۱)

نمونه دوم

حوظیفه من و وظیفه هرایرانی است که از قانون اساسی اطاعت کند ولی من بعنوان پادشاه قانونی نقش مهمتری دارم و آن دفاع از آن قانون است»
(مشروح در سنگر ۲۰ اسفند سال ۶۲)

با این ملاحظات آشکار، چگونه یک دفعه و برخلاف انتظار عامه، دونفر از مدعیان رهبری که هر دو بوسیله دولت آمریکا حمایت و تغذیه مالی میشدند و هر دو چه از نظر سابقه سیاسی و چه از نظر فعالیت سیاسی روز، مخالف تداوم سلطنت و قانون اساسی مشروطه بودند به مشاورت اعلیحضرت که سخت خود را مدافع حقانیت قانون اساسی میدانستند و ۶ سال هم در این پایگاه قانونی استقرار و مقاومت کرده اند در میابند؟

آنهم دونفری که در شرائط آن زمان مشهورترین شخصیت های سیاسی دوران شاهنشاه ایران بودند و هر دو فرمان نخست وزیری و دست بوسی شاهنشاه را داشتند.

آیا این رویداد مهم و عجیب یک امر ساده و معمولی بوده است؟ تصور نمیکنم. از اسنادی سیاسی مبارزه که تاکنون منتشر شده هیچ روزنه ای که بتواند به حل این معما کمک کند، بنده نیافته ام، تصور نمیکنم مردانی در دفتر و یا نزدیک با اعلیحضرت آنقدر مرد و خود را مدیون حقیقت تاریخ ایران بدانند که بتوانند به حل این معضل، ایرانیان برون مرز و گنکی موضوع کمی کنند، آنان بدانند که با خودداری آنها از شهادت به تاریخ، قضاوت تاریخ بر سستی وضعف و انحراف از اشتباه تشخیص اعلیحضرت متمرکز خواهد شد.

مشاور یا خرابکار

کسی که می خواهد خانه ای بسازد از مشاورین خانه ساز دعوت میکند و کسی که می خواهد خانه ای را تسطیح کند از خانه خراب کن ها دعوت به مشاوره میکند، در حالیکه اعلیحضرت در ۶ سال نخست اعلام قبول سلطنت کاملاً در خط وفاداری به سلطنت و آگاهی به این مهم و فرهنگ ایرانی بوده اند که نجات کشور در گروه نظام پادشاهی است چگونه و چطور شد و چه جریانی روی داد که مشاورین مخالف تداوم سلطنت و اساساً دشمن شاه به مشاورت ایشان برگزیده شوند؟ کسانی که هم از نظر ذاتی با شاه و پادشاه مخالف بودند و هم از نظر سیاسی مترصد بودند تا در اولین فرصت نظام کشور را به جمهوری تبدیل نمایند.

توجه به دلایل مخالفت و دشمنی ذاتی شاه

در جزوه مرغ طوفان که افکار و خصوصیات بختیار را منتشر میکرد، و در واقع مجله خصوصی و خاطرات اوست و بختیار هم به مندرجات آن بالیده است آمده است:

هرکس بویژه از دوستان و همزمان قدیم او که پست سیاسی در دولت شاهنشاهی می پذیرفت ولو به قصد خدمت به مردم، متهم به جانبداری از رژیم مینمود و به سختی سرزنش و اوارا پرد میکرد و میگفت امکان ندارد کسی وارد فاحشه خانه ای بشود و همچنان منزله باقی بماند نفرت او از شاه در محاورات عادی و خصوصاً و تلفنی همیشه آشکار بود او حتی به کسانی که نام کوچکش را به جای شایور، شاهیور تلفظ میکردند به سختی اعتراض میکرد.

(آخوند های شیعه هم هرکس که در خدمت دولت قرار میگرفت زندیق مینامیدند و حقوق دولتی را حرام میدانستند)

بختیار به مناسبت هانی که میخواست هدیه ای بدهد و بقول خودش ناچار بود سکه پهلوی تهیه کند موقع دادن آنها با اشاره به یک روی سکه از بچه ها معذرت میخواست که ببخشید هدیه من اینهاست و در روی این، این تصویر کثیف وجود دارد.

توضیح = عنوان مرغ طوفان، عنوانی است که بختیار برای خودش انتخاب کرده بود و در هر مقامی برای خود نمائی و اینکه تافته جدا بافته ای است (مانند فولاد آبدیده) آنرا میخواند.

من مرغ طوفانم نیاندیشم زطوفان موجم نه آن مرج که ازدریا گریزد

ولی دیدیم که درمقام نخست وزیری وفرمانده ارتش با چه ذلتی خودش رابه خاک خمینی مالید وآخرهم گریخت.

دلیل مخالفت با نظام پادشاهی

- ★ سالیوان درکتابش بعد ازاولین ملاقات بابختیار اظهار نظرکرده که بختیار بیشتر فرانسوی بنظرمیرسد تا ایرانی. اظهارنظردرستی است بختیاردرفرانسه بزرگ شده تحصیلاتش درفرانسه بوده تابعیت فرانسه را داشته خدمت نظام سربازی رادرفرانسه دیده درجنگ فرانسه واسپانیا شرکت داشته اساسا رشد سیاسی او دریک کشورجمهوری بوده چیزی ازفرهنگ ایرانی و پادشاهی نمیدانسته واگرهم میدانسته باعرق ملی او همراه نبوده است.
- ★ دراسناد سفارت آمریکا درباب آشنائی وباروحیه واخلاق سیاسی بختیار آمده است <بختیاربطورحتم دراولین فرصت علیه نظام شاهنشاهی کشوراقدام خواهد کرد>
- ★ بختیاردر دوران نخست وزیری خود چه درمصاحبه ها وچه درمجلس شورایملی ویا سنا اعلام کرد که با همین قانون اساسی مشروطیت میتوان کشوررا به جمهوری تبدیل ساخت.
- ★ درجزوه مرغ طوفان بختیار ازقول بختیارآمده است: <دکتربختیاردرالغای سلطنت منحوس پهلوی مصمم بود منتها ازمقاومت ارتشیهها واهمه داشت ومیخواست به پاریس رفته ومراتب را مستقیما به آیت الله خمینی بگوید که اطرافیان آیت الله نگذاشتند> (صفحه ۵۷)

همه کسانی که به کارسیاسی کمی وارد بوده اند میدانند که بختیاروکمترعلی امینی اساسا باخاندان پهلوی دشمنی وکینه توزی خاصی داشتند وبازمیدانند که نقش مشاور، همراه کردن طرف مشاوربا افکار و عقاید مشاوراست ودرتطبیق مورد مشاورت آقایان علی امینی وبختیاربرای این است که اعلیحضرت را تسلیم عقاید وفعالیت های مشاورین نمایند نه اینکه مشاورین اعلیحضرت را به مسیرسلطنت وتداوم اجرائی قانون اساسی مسلط سازند، اینجاست که معما قدری پیچیده ترمیشود که چگونه با اعتقاد صریح مشاورین به مخالفت با تداوم سلطنت و اساس سلطنت که امری آشکاربوده است، آنها پادشاه جوان وکم تجربه ولی مومن به تکلیف مقرردرقانون اساسی را محاصره کردند و کارسلطنت رسید به آنجا که نمیبایست میرسید.

ادامه این تحقیق به فرصت های آتی